

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی کلام مرحوم نائینی رحمه الله

اشکال ششم : مرحوم محقق خوئی رحمه الله می فرماید: مسلماً حروف دارای معنای استقلالی نیستند که خطاری باشند، اما خطاری نبودن ملازمه‌ای با ایجاد بودن ندارد؛ به این بیان که ممکن است یک معنا حقیقتی داشته باشد که نه خطاری و نه ایجاد باشد.^[1]

کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه الله

صاحب کتاب منتقى الاصول رحمه الله نسبت به کلام مرحوم آقای خوئی رحمه الله می فرماید علت ایراد اشکال پنجم و ششم توسط ایشان به مرحوم نائینی رحمه الله، برداشت اشتباه مرحوم خوئی رحمه الله از کلام مرحوم نائینی رحمه الله است در نتیجه این اشکالات بر مرحوم نائینی رحمه الله وارد نیست.

توضیح مطلب این که صاحب منتقى الاصول کلام مرحوم نائینی رحمه الله را مختص به مسئله ربط بین مفاهیم در عالم ذهن می داند و تصریح به ربط ذهنی بین مفاهیم می کند و می گوید: مراد از خطاری بودن اسم این است که مفهوم مستقلى در ظرف خود دارد که متعلق برای تصور قرار می گیرد و متکلم این مفهوم را به ذهن سامع منتقل می کند.

اما به این جهت که حقیقت حرف در عالم ذهن متکلم برای ربط بین دو مفهوم است، در نتیجه متعلق برای لحاظ قرار نمی گیرد تا بخواهد توسط متکلم در ذهن سامع خطور داده شود و چیزی که متعلق لحاظ قرار نمی گیرد خودش موجود است و اگر حرف مفهوم مستقل داشته باشد، باید وجه ارتباط بین این حرف و آن دو مفهوم دیگر را بررسی نمائیم که لازمه آن تسلسل است؛ پس باید بگوئیم حقیقت حرف همان ربط است.

اشکالی که ما نیز نسبت به اشکال پنجم داشتیم مقداری با کلام صاحب منتقى الاصول نزدیک است؛ یعنی مراد مرحوم نائینی رحمه الله این نیست که ربط از آثار معنای حرفی باشد بلکه حقیقت معنای حرفی ربط و نسبت است. اما نکته‌ای که صاحب منتقى دارد این است که این نسبت در ذهن متکلم ایجاد می شود نه در نسبت کلامیه.

به عبارت دیگر از کلام مرحوم نائینی رحمه الله در مسئله نسبت دو برداشت امکان دارد:

الف- مراد از ایجاد نسبت، در کلام، ظرف استعمال و ایجاد معنی و ربط باشد؛ کما این که مرحوم امام خمینی رحمه الله،

مرحوم خوئی رحمه الله و ما چنین برداشتی داشتیم.

ب- مراد از ایجاد نسبت، در ذهن متکلم باشد که این که برداشت مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه الله چنین است؛ به این بیان که هر چند مرحوم نائینی رحمه الله از تعبیر «فی النسبة الکلامية» استفاده نموده اند اما در نسبت کلامیه دو احتمال وجود دارد: 1- به لحاظ نفس کلام 2- به لحاظ محکی کلام.

مثلاً در «زید فی الدار» یا «سر من البصرة» امکان دارد بگوئیم این جمله حکایت از نسبت کلامیه در خود این کلام دارد و متکلم با گفتن «من» ربط بین این دو مفهوم را در این استعمال و کلام ایجاد نموده است.

اما گاهی می گوئیم این کلام به لحاظ محکی آن یعنی تصور ذهنی متکلم از ربط بین این دو مفهوم مراد است که این ربط قابلیت ظهور دادن را ندارد؛ برای این که حقیقت آن برای خود متکلم نیز قابلیت لحاظ و تصور استقلالی ندارد. به نظر مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه الله مراد مرحوم نائینی رحمه الله، این احتمال در نسبت کلامیه است.

البته ایشان در ادامه می فرماید مقصود این نیست که ایجادیت تنها مختص به ذهن متکلم است بلکه هم نسبت به متکلم و هم نسبت به سامع جریان دارد اما ریشه آن در ذهن متکلم است؛ به این بیان که چون ایجادیت از سنخ وجود است و در ذهن متکلم وجود دارد، پس ایجاد نسبت به متکلم است. و از این حیث که در ذهن سامع چیزی حادث می شود، ایجاد نسبت به سامع است.^[2]

بررسی کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه الله

ظاهراً حق با مرحوم آقای خوئی رحمه الله است و برداشت مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه الله صحیح نیست؛ برای این که اولاً مرحوم نائینی رحمه الله تصریح دارد که قبل از استعمال متکلم، ربط و وجود و ایجاد در کار نیست.

ثانیاً باید نسبت کلامی که مرحوم نائینی رحمه الله به آن اشاره دارند را حمل بر «المحکی بالكلام» نمائیم؛ در حالی که عبارت ایشان چنین اقتضائی ندارد؛ پس ترکیب کلامی در ذهن وجود ندارد بلکه باید متکلم آن را ادا نماید تا ترکیب کلامی محقق شود و لازمه معنای حروف نیز این است که برای حروف قضایای ذهنیه نداشته باشیم.

ادامه بررسی کلام مرحوم نائینی رحمه الله

اشکال هفتم: مرحوم محقق خوئی رحمه الله نسبت به کلام مرحوم نائینی رحمه الله که فرمود حرف عنوان ربط را دارد و لذا معنای حرفیه مغفولٌ عنه است اما معنای اسمیه چنین نیستند می فرماید: بسیاری از معنای حرفیه متعلق غرض قرار می گیرند؛ در نتیجه این ادعای شما صحیح نیست و معنای حرفیه نیز در استعمال مورد توجه هستند و مغفولٌ عنه واقع نمی شوند.

مثلاً این که می دانیم زید و عمرو آمده اند اما نمی دانیم با هم آمده اند یا خیر که سؤال از معیت است. یا مثلاً اصل رکوب زید را می دانیم اما سؤال از این است که بر چه چیزی سوار بود و یا با چه کسی همراه بود.^[3]

کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه الله و بررسی آن

صاحب کتاب منتقى الاصول نسبت به کلام مرحوم محقق خوئی رحمه الله می فرماید: اولاً مراد مرحوم نائینی رحمه الله از

مغفول بودن معنای حرفی این است که حرف عنوان رابط بین دو مفهوم را دارد و در نتیجه متعلق لحاظ استقلالی قرار نمی‌گیرد بلکه متعلق لحاظ آلی است. چیزی که متعلق لحاظ آلی قرار می‌گیرد می‌تواند متعلق غرض هم باشد چون گاهی اوقات غرض به مقدمات، وسائل و آلات تعلق پیدا می‌کند.

ظاهراً این اشکال وارد نیست به این جهت که ایشان می‌گویند ایجادیت از سنخ وجود است که در نتیجه نباید نه استقلالاً و نه آلیاً ملحوظ قرار بگیرد؛ پس برداشت ایشان از کلام مرحوم نائینی رحمه‌الله صحیح نیست.

به بیان دیگر ایشان فرمود مراد مرحوم نائینی رحمه‌الله از ایجادیت، ایجادیت در ذهن متکلم است یعنی حرف عین وجود تصویری و لحاظ است نه این‌که تصور و لحاظ به آن تعلق پیدا کند و نتیجه کلام ایشان این است که حرف آلی و استقلالی نمی‌تواند باشد؛ برای این‌که آلیت و استقلالیت فرع بر این است که چیزی ملحوظ واقع شود.

ثانیاً ایشان شواهد ذکر شده توسط مرحوم محقق خوئی رحمه‌الله را نیز صحیح نمی‌داند و می‌فرماید: مسلماً جار و مجرور یا ظرف نیاز به متعلق دارد و تمام سؤالاتی که شما مطرح نمودید به اعتبار همان متعلق است؛ به این بیان که اگر می‌گوئیم زید با چه کسی آمد؛ متعلق سوال «مجیی» است که در تقدیر می‌باشد و مفهومی استقلالی دارد.

ظاهراً این اشکال نیز وارد نیست و برای صاحب منتقى الاصول خلطی واقع شده است؛ به این بیان که هر چند جار و مجرور نیاز به متعلق دارد اما اصل و محط سؤال سائل در معیت است و نه مجیی یا متعلق؛ یعنی می‌گوید آیا زید و عمرو با هم آمدند یا خیر؟!

گویا ایشان به این اشکال تفتن داشته‌اند لذا در ادامه می‌فرماید امثله را باید تغییر داد و گفت زمانی که در مسیر با شخصی مواجه می‌شویم اما نمی‌دانیم این شخص از فلان شهر برمی‌گردد یا به سمت آن می‌رود و از اول سؤال می‌کنیم که ابتداء یا انتهای سیر تو آن شهر بود یا خیر؟ اشکالات مذکور وارد نیست. در حالی که ظاهراً تعویض مثال تغییر در نتیجه ایجاد نمی‌کند.

خلاصه این‌که ایشان تلاش کردند تا اثبات نمایند که امکان دارد مفهومی غیر مستقل متعلق غرض قرار بگیرد؛ به این بیان که ایشان با برهان اثبات نمودند حرف از سنخ وجودات موجود در ذهن متکلم است نه مفاهیم پس از این حیث نمی‌تواند متعلق غرض قرار بگیرد و اگر متعلق غرض باشد مفهومی اسمی خواهد بود.

اما از طرف دیگر در مثال «أ من البصرة أم إليها» محط سؤال روی نسبت ابتدائیت و انتهائیت و معنای حرفی قرار گرفته است؛ پس باید بگوئیم ممکن است مفهومی غیر استقلالی باشد اما متعلق غرض نیز قرار بگیرد.

این مطلب که بتوانیم جمع بین عدم استقلالیت و تعلق غرض به یک مفهوم را فرض نمائیم، ظاهراً حرف خوبی است اما مشکل این است که با برداشت و توضیحات سابق ایشان از کلام مرحوم نائینی رحمه‌الله قابل جمع نیست.^[4]

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] «أنَّ المعنى الحرفي وإن لم يكن إخطارياً في نفسه، لعدم استقلاله في نفسه إلا أنَّه ليس بإيجادي أيضاً، لما قدَّمناه من أنَّ له نحو ثبوت في وعاء المفاهيم كالمعنى الاسمي.» محاضرات في أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج 1، ص: 71.

[2] «ان المحقق النائيني لم يذهب إلى ان معنى الحرف هو الربط بين الكلمات - كما تخيله السيد الخوئي - كي يرد عليه ما

ذكر، بل ذهب إلى أن معنى الحرف هو النسبة و الربط بين المفهومين و لما كان هذا من سنخ الوجود كان المعنى الحرفي إيجابيا لا يقبل الخطور أصلا، كما أنه لا يكون له واقع في غير التراكيب الكلامية، بمعنى أنه لا تقرر له في وعاء ما يتعلق به التصور، بل هو موجود بوجود المفهومين، و بهذا الاعتبار صح التعبير بأنه لا واقع له في غير التراكيب الكلامية، بلحاظ المحكي بالكلام و هو المفهوم، لا بلحاظ نفس الكلام كما توهم، و لعل هذا التعبير و ما يمثله كالتعبير بالنسبة الكلامية هو الذي أُوهم السيد الخوئي بما تقدم منه. و لكن مراده (قدس سره) غير ما ذكر و التعبير المزبور اصطلاحى يمكن أن يكون بلحاظ المحكي بالكلام من المفاهيم، إذ واقع النسبة و الربط في وجود المفاهيم لأنه كيفية وجودها، لا بلحاظ نفس الكلام و اللفظ. و بالجملة: لا وجه لما ذكره بعد ملاحظة ما بيناه من مراد المحقق النائيني...» منتقى الأصول، ج1، ص: 99.

[3] □ «وَأَمَّا ما ذكره (قدس سره) رابعاً، من أن المعاني الحرفية مغفول عنها في حال الاستعمال، دون المعاني الاسمية، فلا أصل له أيضاً، وذلك لأنهما من واد واحد من تلك الجهة، فكما أن اللحاظ الاستقلالي يتعلق بافادة المعاني الاسمية عند الحاجة إلى إبرازها والتعبير عنها، فكذلك يتعلّق بالمفاهيم الحرفية من دون فرق بينهما في ذلك، بل كثيراً ما يتعلّق اللحاظ الاستقلالي بالمعاني الحرفية، وإنّما يؤتى بغيرها في الكلام مقدّمة لافادة تلك الخصوصية والتضييق، فيقال في جواب السائل عن كيفية مجيء زيد مع العلم بأصله: إنّه جاء في يوم كذا، ومعه كيف يمكن القول بأنّ المعاني الحرفية ملحوظة آلة في حال الاستعمال، ومغفول عنها في تلك الحال.» محاضرات فى أصول الفقه (طبع مؤسسة احياء آثار السيد الخوئي)، ج1، ص: 71 و 72.

[4] □ «و لكن الإشكال فيما ذكره بعد تقرير لزوم الآلية للمعنى الحرفي بما تقدم ا احتاج إلى بيان. و اما الاستشهاد بالمثال المذكور فلا وجه له، لأنه مع العلم بأصل الركوب يعلم جزماً بتحقق نسبة ما بينه و بين شيء آخر من زمان أو مكان أو وسيلة أو صاحب و نحو ذلك، فالسؤال في الحقيقة عن طرف النسبة الآخر المجهول لا عن النسبة كي يكون الجواب ناظراً إلى بيانها المقتضى لتعلق اللحاظ الاستقلالي، فلا يصلح المثال للاستشهاد على ما ادعاه. نعم هناك مثال آخر اقرب للاستشهاد مما ذكره، و هو ما إذا رأينا شخصاً في طريق بين البصرة و الكوفة و لم نعلم أنه آت من البصرة أم ذاهب إليها؟ فنسأله: «أ من البصرة أم إليها» فان السؤال هاهنا يتعين أن يكون عن النسبة بين السير و البصرة و انها النسبة الابتدائية أو الانتهائية لا عن أحد الطرفين للعلم بهما و المجهول هو النسبة كما هو ظاهر.» منتقى الأصول، ج1، ص: 99 و 100.